**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه سی و پنجم\_25 آذر 1398**

در مورد قاعده نفی حرج دو مقام بحث مطرح می­شود یک مقام تجزیه و تحلیل این قاعده برمسلک قوم، مقام دوم تجزیه و تحلیل یک قاعده عام که نفی حرج بخشی از آن قاعده خواهد بود. فعل بحث در مقام اول است. در پایان مباحث مربوط به مقام اول، دو سوال را مطرح کردیم، یکی این که آیا نفی حرج حکم اولی است یا ثانوی و یا حکومی؟

معنای حکم اولی که روشن است. حکم ثانوی مثل اضطرار که موقتی است به ضرورتی. مراد از حکم حکومی هم حکمی است که امام علیه السلام صادر می کند، از مقام سلطه و حکومتی که بر خلق دارد، چنان که برخی لاضرر را حکم حکومی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته­اند. تفاوت­هایی هم هست بین حکم حکومی و حکم ثانوی که اشاراتی در مباحث اصول داشته اییم. به هر حال آیا قاعده نفی حرج ان طور که قوم تفسیر می کنند، حکم اولی است یا ثانوی یا حکومی.

جواب این است که کلمه نفی حرج کجا به کار برده شده است؟ طبق کاربردش باید پاسخ بدهیم که ما جعل علیکم فی الدین من حرج، که مدرک حکم اولی است یا مدرک حکم ثانوی یا حکومی. این آیه کرمیه قدرت این داد که هم مدرک حکم اولی بادش، هم حکم ثانوی باشد و هم حکم حکومی. آن مواردی که دیروز شمردیم مثل اصالة الطهارت، اصالة الحلیة، سوق المسلمین، عفو از خون کمتر از یک درهم، تقیه، تیمم، این ها را باید جداگانه ملاحظه کرد.

از ملاحظه مجموعه دستورات دین به این نتیجه می رسیم که شارع نخواسته احکامش حرجی باشد. احکام شارع آسان است، سخت نیست و اگر هم در موردی برای کسی سختی­ایی ایجاد شد به صورت ثانوی از او برداشته می شود، و اگر در موردی امام معصوم صلاح دید به جهت وجود حرج، حکم حکومی صادر کند، می تواند پس ماجعل علیکم فی الدین من حرج این قدرت را دارد که توسط شارع مدرک حکم اولی قرار بگیرد، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، قدرت این را دارد که توسط مجتهد یا مقلد مدرک حکم اضطراری ثانوی قرار بگیرد و قدرت این را دارد که در مورادی توسط حاکم مدرک حکم حکومی قرار بگیرید و بله این را می پذیریم که انچه در کلام فقها مطرح است همان حکم ثانوی است، نه بیشتر.

سوال دوم که در ارتباط با سوال اول هم به نحوی است این است که آیا در قاعده نفی حرج معیار حرج نوعی است یا شخصی؟ فرق می کند. حرج نوعی یعنی چیزی که برای اکثر مردم حرجی است حال چه برای من هم حرجی باشد چه نباشد. حرج شخصی یعنی برای تو سخت است، چه برای دیگران هم سخت باشد یا نباشد.

حال ماجعل علیکم فی الدین من حرج کدام حرج است؟ شخصی یا نوعی؟

جواب این است که اینجا هم باز موارد فرق می کند:

1. اگر شارع و احکام صادر از او را در نظر بگیرید که فرموده است مسافر نمازش را شکسته بخواند چون نمی خواهیم به سختی بافتد این جا معیار نوع است. انجا که شارع دار د حکمی را مثل قصر صلاة بیان می کند معیار حرج نوعی است.
2. آنجا که حاکم حکم حکومی مطرح می کند مستند به ماجعل علیکم فی الدین من حرج این جا باز حرج نوعی است چون استفاده کردن از جاده ها عمومی است ورد ان زمان ها با ان کم بودن وسائل و کم بودن امکانات اگر می آمدند این باغ ها را دیوار های بلند می کشیدند که مردم از این شاخه هااستفاده نکنند برای این مردمی که دارند پیاده و سواره عبور می کنند. برای عموم مردم حرجی است. حال پیامبر اکرم صلی الله عیله و اله و سلم مستندا برای اینکه برای مردم حرجی است بگوید کسی حق دیوار کشیدن ندارد این حرج نوعی است.
3. اگر مجتهد می خواهد فتوا بدهد که برای کسی که آب ضرر دارد، استفاده از آب حرجی است. با توجه به حرج وضو نمی­خواهد بگیرد، غسل لازم نیست انجام بدهد چون حرجی است این حرج شخصی است. می گوید اگر یک کمی آب داری این اب را در وضو استعمال کنی به خسته­گی­ می افتی به تکلف می افتی نمی خواهد وضو بگیری تیمم کن.

باید مورد به مورد ببیند مراد از اینکه ما جعل علیکم فی الدین من حرج چیست تا بعد ببنید حرج حرج نوعی است یا حرج شخصی

هذا تمام الکلام در مقام اول

مقام دوم؛ نگاه به ادله نفی حرج نه مستقلا، بلکه به عنوان عضوی از اعضاء یک مجموعه و منظومه که یکی از اعضای ان مجموعه ما جعل علیکم فی الدین من حرج است.

قبل از طرح بحث، چند مقدمه لازم است:

1. اگر شما احکام فقهیه را به یک درخت پر از شاخ و برگ تصور کنید این شاخ و برگ در این درخت تنومند ریشه های استوار و محکمی دارد. این شجره طیبه به تعبیر قرآن کریم تا این ریشه های ان به تعبیر قرآن اصلها ثابت نباشد این شاخ و برگ زیبا نخواهد بود. می توانید نام این ریشه های استوار و اصیل را روح شریعت وروح قانون بگذارید. این ریشه ها شامل اهداف، مصالح و مفاسد و نکته های اساسی در فقه هستند که جهت گیری های فقهی با توجه به انها باید تنظیم بشود. اطلاقات و عمومات باید با توجه به این امور اساسی و ریشه­ایی تفسیر بشود ما داشتیم مواردی که یک عمومی را دست از عمومش به جهت همین بر می داریم چون با ان ریشه های اساسی فقه نا مربوط است. ابهاماتی که در کتاب الشریعة هست میتوانیم با هیمن بنیاد های اصیل برطرف کنیم. فقه را جدا کردند از این ریشه ها صحیح نیست و به جرات می توان گفت این همان چیزی است که صاحب جواهر ها به دنبال همان هستند. صاحب جواهر و لو در مواردی هم اشتباه هم باشد اما به دنبال این است که ان فروع و شاخ و برگ های مطرح شده هماهنگ با این ریشه های فقهی باشد و لذا می گوید اگر کسی بیاید مالش را ببخشد به خانمش و پسرش برای اینکه از خمس فرار کند این ممکن است طبق ضوابط اولیه صحیح باشد اما با ان اصل شریعت و روح شریعت و حکمتی که خمس و زکات به خاطر ان تشریع شده است با ان منافات دارد و لذا قابل قبول نیست.

مورد دیگر صاحب جواهر برخی گفته اند اگر کسی را به زور در مکان غصبی زندان کردند این نباید کوچک ترین حرکتی در اینجا انجام دهد می گویند لا یجوز لاحد ان یتصرف فی مال غیره الا باذنه. حق نداری دستت را بالا یا پایین ببری. چون این تصور است. صاحب جواهر می گوید تو کاری کردی که ان غاصب زندان­بان نکرد. این چه اطلاقی است از لا یجوز ان یتصرف می گیرید. این با ان بنیاد های عقلانی شریعت منافات دارد.

پس باید بین ان شاخ و برگ ها و فروع تناسبی با این ریشه ها باشد.

حال ما معتقدیم که یکی از بنیانی ترین ریشه های دین سهولت آیین و پذیرفته شدن عذر معذور است و شما جای جای جواهر را ببینید می گوید این حکم فلان فقیه اشتباه است با شریعت سمحه و سهله سازگاری ندارد.

1. ادله­ایی که دلالت بر این امور بنیادین و اصیل می کنند، ظنی نباید باشد. در حد ظن نه، باید اطمینان باشد. این ها اساس و پایه هستند من گمان می کنم که حکمت این است، نه باید انقدر میخ را اینجا محکم بکوبید تا به اطمینان برسی که حکمت همین است و ما در مباحث عقل مطرح کردیم که راهش چیست.
2. هم عذر مراتبی دارد، هم واجبات و محرمات، مراتب و درجاتی دارد، عذرها یکسان نیستند، حرج ها سختی ها، ضرر ها برای همه در یک درجه نیست، واجب ها هم با یکیدیگر تفاوت دارد شما می دانید بعضی از واجبات اهمیتش از دیگر واجبات بسیار بیشتر است لذا در مقام تعارض می کویید این را کنار بگذار. محرمات هم همین است وهمه محرمات در یک درجه از فساد نیستند. روایاتی داریم که حتی به عنوان دارو سراغ خمر نروید، ان را چطور باید معنا کرد خواهیم گفت چون در مقام اضطرار حتی خمر خوردن را می توان مرتکب شد این را بعد معنا باید کرد ولی انچه فعلا ثابت می شود این است که حرمت شدیدی در شرب خمر وجود دارد.
3. آنچه به عنوان مدرک اصل سمحه و سهله بودن شریعت و پذیرفته شدن عذر معذور ارائه می کنیم بر دو قسم است:
   1. قسم اول؛ ادله ایی که حکمی ترخیصی را بیان کرده­اند و از این حکم ترخیصی کشف انّی می کنیم که شارع در این حکم سمحه و سهله بودن را معیار قرار داده است و عذر ذوی الاعذار برایش مهم بوده است مثل برخی از ان مواردی را که دیروز شمردیم.
   2. قسم دوم ادله ایی که با الفاظ گوناگون دلالت لفظیه بر این دارد.

حال اب توجه به این چهار مقدمه برای بحث فردا مراجعه کنید به:

وسائل الشیعه، جلد 25، ص 84، باب 42، ابواب اطعمه مباحه، حدیث 1

ج 24؛ ص 99، 100 و مهم تر از این ها 214، و نیز ج 24، ص 261،

بحار الانوار ج 1، ص 298، ج 2، از ص 268 به بعد

این ها کتاب های روایی.

جواهر ج 36، صفحات 424، 444، 446

این ها را مراجعه کنید تا ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.